

۸، ۱۵۴، ۲۰

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ اردشیر با کردان

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: محسن براسود



سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان و نام پدیدآور: جنگ اردشیر با کردان / تالیف ابوالقاسم
فردوسی؛ به کوشش محسن براسود، مشخصات نشر: تهران: بانوی دریا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۶۲ ص. شابک: ۸-۷-۹۵۳۷۹-۶۲۲-۹۷۸. وضعیت
فهرست‌نویسی: فیبا. فروست: گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر
فارسی قرن ۴. شناسه افزوده: براسود، محسن، ۱۳۵۱. گردآورنده. رده‌بندی
کنگره: ۱۳۹۷ ۱۴ش/PIR۴۴۹۱. رده‌بندی دیویی: ۸۱/۲۱. شماره
کتابشناسی: ۵۲۰۱۵۴۴



تهران: اتوبان بایبی / شرکت شهید توفیقی، بلوک ۴، واحد ۴

تلفن: ۰۲۲۹۷۰۱۵۰۰

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه / فهرست

جنگ اردشیر با کردان

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: محسن براسود

ناشر: انتشارات بانوی دریا

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۸-۷-۹۵۳۷۹-۶۲۲-۹۷۸

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

فهرست

۵	مقدمه
۱۱	جنگ کردن اردشیر را بهمن و فیروزی یافتن
۱۲	جنگ اردشیر با اگردان
۱۴	داستان کرم هفت‌رود
۱۸	رزم اردشیر با هئواد و شکست یافتن اردشیر
۱۹	تاراج دادن مهرک زبیرزاده‌ی اردشیر را
۲۲	کشتن اردشیر کرم هفت‌رود را
۲۵	کشتن اردشیر هفت‌رود را
۲۶	اردشیر بابکان
۲۷	سرگذشت اردشیر با دختر اردوان
۲۸	زادن شاپور اردشیر
۳۱	گوی زدن شاپور و شناختن پدر او را
۳۳	فال پرسیدن اردشیر از گئید هندی
۳۴	به زنی گرفتن شاپور دختر مهرک را
۳۶	زادن او رمزد شاپور از دختر مهرک
۳۸	تدبیر ساختن اردشیر در کار پادشاهی
۴۴	اندرز کردن شاه اردشیر مهتران ایران را
۴۵	اندرز کردن اردشیر مردمان را
۴۷	ستودن خُراد اردشیر را
۴۹	سپردن اردشیر کار پادشاهی را به شاپور
۵۵	شاپور، پسر اردشیر

- ۵۶ رزم شاپور با رومیان.
- ۵۸ اندرز کردن شاپور پسر خود اورمژد را
- ۵۹ اُورمژد
- ۶۰ اندرز کردن اورمژد و مردن.

www.ketab.ir

مقدمه

این تقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر رایندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که در ده‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شرایین سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است. به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان برجسته اولیای ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده درینا شخصی این بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باران در حیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوست. فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در ده‌ای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهدیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان ماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها، افسانه‌ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت. و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که ربه تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشد نیاز آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنج‌انیده شده، نسخه اول شاهنامه مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده رد، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیر عظیم خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خرد را با اینگونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ در شاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل فرزند آن گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و بس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:

در ایوان هر نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
و این بیت نیز از سبک فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجاکه تصور از ایوانها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش میکرده‌اند. فردوسی بنا به آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

که چون رزم سازد برهنه تن	به پیچید بر خویشتن بیژن
ببرم فراوان سران را	ز تورانیان من بدین خنجر
به چربی کشیدش به بند ان	به پیمان جدا کرد از او خنجر
گو دست بسته برهنه سرا	چو آمد به نزدیک شاه اندرا
یکی را ز پولاد پیراهنا	یکی دست بسته برهنه تن
فزونی سگالد همی برهن	نبینی که این بدکنش دیمنا

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن بر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه رخ گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سزاوار از بخشیده‌یی	پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه‌این سخن برداشتان نبود	جراز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود میج پیرا درش	جراز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور باغ باد می	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتم سال بیست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود	که او را کند ماه و کیوان سجود
بسیامد نشت از بر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام او کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نہشتند یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
چرا احتیاج از ایشان نبدم بهره‌ام	بگفت اندر احسنتشان زهره‌ام
سر بدره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در چنین حالتی بود که دلالت تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از سربازان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، نه برای گسترش نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنشاهی خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. وی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنوی طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنا بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمامی وقفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزنداناش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فاسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کهنه و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرمی خشک خام اندیشی بود و فقط با خام اندیشانی که به گرد او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می گشودند سر سازگاری داشت به با این همه مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاد مرد کهنه که تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد بر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن زاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعه مدعی او ندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او ریم پیغمبر محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومیادی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر آیات آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باژ» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.